

ویلیام شکسپیر

خلاصه ای از :

زندگی نامه ، سخنان ، شعرها



مقدمه:

با سلام خدمت تمام خوانندگان عزیز،

این مجموعه به صورت PDF و رایگان برای دانلود عموم است.

ویلیام شکسپیر در ۲۳ آوریل سال ۱۵۶۴ در انگلستان در شهر استراتفورد متولد شد . شهرت شکسپیر به عنوان شاعر ، نویسنده ، بازیگر و نمایشنامه نویس منحصر به فرد و زبان زد خاص و عام است و برخی او را بزرگترین نمایشنامه نویس تمام دوران می دانند. سخنان کوتاهی که شکسپیر در نمایشنامه ها و شعرهایش نوشته بسیار پر طرفدار ، فلسفی و پندآموز هستند که با تفکر بر آن ها ممکن است مسیر زندگی و نوع نگرش و تفکراتان را تغییر یابد.

این مجموعه شامل زندگی نامه + ۱۴۵ سخن از نمایش نامه هایش + ۵ شعر از وی می باشد که امیدوارم از خواندن آن ها لذت و بهره ببرید.

زندگینامه:

پدرش شهردار و مادرش فرزند داری محلی بود. شکسپیر در مدرسه ی گرامر استراتفورد تحصیل و در آنجا اطلاعات ارزشمندی درباره ی لاتین به دست آورده؛ اما ویلیام رهسپار آکسفورد و یا کمبریج نشد. اولین مدرکی که ما درباره ی او پس از مراسم تعمید و نام گذاری داریم از ازدواج او با آنی هاداوی Anne Hathaway در سال ۱۵۸۲ می باشد که ثمره ی آن دختری در سال ۱۵۸۳ و یک دختر و پسر دو قلو در سال ۱۵۸۳ بود. شکسپیر پس از ازدواج به لندن رفت و در تماشاخانه مشغول بازی شد. در آنجا وظیفه ویرایش نمایش نامه ها را به او سپردن شکسپیر از این تجربه استفاده کرد و خود چند نمایشنامه نوشت که با استقبال روبرو شد، وی پیش از سال ۱۵۹۲ در لندن به عنوان بازیگر کار می نموده است. در این زمان چندین هیئت بازیگران در لندن و دیگر مناطق وجود داشت. ارتباط مفید و طولانی او با موفق ترین دسته بازیگران با نام مردان لرد چامبرلین The Lord Chamberlain's Men بود که پس از آمدن جیمز اول به تخت مردان شاه The King's Men نام گرفتند. شکسپیر نه تنها با این گروه بازی کرد بلکه سرانجام سالار صاحب سهم و مدیر نمایشنامه شد. دسته شامل کسانی که در آن روزگار مشهورترین بازیگران بودند می شد، مانند Richard Burbage که بی شک خالق نقش های هاملت، لیر و اوتلو بود. همین طور Robert Armin و Will Kempe بازیگران نمایشنامه ی دلک و احمق شکسپیر. (همچنین ایشان شناخته شده ترین تئاتر الیزابتی در سال ۱۵۹۹ بودند.) شکسپیر در دوران نخستین خود را محدود تئاتر ننموده و در سال ۱۵۹۳ شعر عشقی اساطیری ونوس و آدونیس و در سال پس از آن نیز ربودن لاکریس را منتشرمنتشر ساخت و تا ۱۵۹۷ وی کامکار شد تا خانه یی نو را در استراتفورد خریداری نماید و اینک او می توانست خود را یک جنتلمن بنامد. با دو چکامه ای که شکسپیر در سال های ۱۵۹۳ و ۱۵۹۴ به چاپ رساند اشعار او زودتر از نمایش هایش چاپ شدند همینطور باید گفت که بیشتر



غزل‌های وی باید در این سال‌ها نوشته شده باشند و نمایش‌های او پس از سال ۱۵۹۴ نمایان شده‌اند و او به طور کلی هر دو سال یکی را ارائه نمود که هریک شامل سرود و آهنگ‌هایی بسیار زیبایی می‌شدند.

نمایش‌های ابتدایی شکسپیر شامل: هنری چهارم، تیتوس آندرونیکس، رویای شبی در نیمه‌ی تابستان، بازرگان و نیز و ریچار دوم می‌شود که همگی در میانه و اواخر دهه ۱۵۹۰ تاریخ‌گذاری شده‌اند. همینطور بعضی از تراژدی‌های مشهور او که در اوایل دهه ۱۶۰۰ گفته شده‌اند شامل: اتللو، شاه لیر و ماسبت می‌شود. در حدود سال ۱۶۱۰ شکسپیر به استراتفورد برای استراحت بر می‌گردد و با وجود آن به نوشتن ادامه می‌دهد که دوره‌ی رمان و کمدی استراتژی او به حساب می‌آید، مانند: طوفان، هنری هشتم، سیمبلاین و داستان زمستان. در مورد غزلیات او می‌توان گفت که نخستین بار در سال ۱۶۰۹ به چاپ رسیدند.

ویلیام شکسپیر به تاریخ ۲۳ آوریل ۱۶۱۶ میلادی درگذشت و جسد او دو روز پس از آن در کلیسای مقدس ترینتی به خاک سپردند. او حتی قطعه‌ای ادبی نیز برای روی سنگ قبر خود گفته که بر روی آن حک شده است: به خاطر حضرت مسیح از کندن خاکی که اینجا را احاطه کرده خودداری کن، خجسته باد کسی که این خاک را رها کند و نفرین باد کسی را که استخوان‌های مرا بردارد. او در حالی مرد که به سال ۱۶۱۶ هیچ نسخه‌ی جمع‌آوری شده‌ای از آثار شکسپیر وجود نداشت، و بعضی از آنها در نسخه‌هایی مستقل چاپ شده بودند که همان‌ها هم بدون نظارت ویرایش او بود و در سال ۱۶۲۳ دو تن از اعضای هیئت شکسپیر، جان همینگز و



هنری کاندل نسخه‌ای جمع آوری شده از تمام نمایش هایش که مورد تصحیح و رسیدگی قرار گرفته شده بود به چاپ رسید که فیرست فالیو First Folio نام گرفته شد .

خلاصه ای از جملات کوتاه فلسفی و پندآموز :

✓ سایه ها محصول پشت کردن دیوار ها به آفتابند

گستاخی دیوار ها را تقلید نکنیم تا آفتابی بمانیم ..

✓ زندگی کمدی است برای کسی که فکر می کند و تراژدی است برای کسی که احساس می کند...

✓ صورت شما کتابیست که مردم می توانند از آن چیز های عجیب بخوانند ...

✓ زندگی حواسشو جمع کرده ببینه چی دوست داری همونو بگیره ازت...

✓ تملق غذای ابلهان است...

✓ فراموش کن چیزی را که نمی توانی بدست بیاوری و بدست بیاور چیزی را که نمی توانی فراموش کنی...!



- ✓ بالاتر از همه چیز این است که با خودمان صادق باشیم . . .

- ✓ شکوه دنیوی همچون دایره‌ای است بر سطح آب که لحظه به لحظه به بزرگی آن افزوده می‌شود و سپس در نهایت بزرگی هیچ می‌شود . . .

- ✓ گذشت زمان بر آنها که منتظر می‌مانند بسیار کند ، بر آنها که می‌هراسند بسیار تند ، بر آنها که به سر خوشی می‌گذرانند بسیار کوتاه است . . .

- ✓ اگر کسی را دوست داری ، رهاش کن سوی تو برگشت از آن توست و اگر برگشت از اول برای تو نبوده . . .

- ✓ بهتر است یک احمق زرنگ باشیم تا یک زرنگ احمق . . . !

- ✓ آنچه مرگبار است پایان گرفتن لذت‌ها نیست ، نومی‌دی است . . .

- ✓ عشقی که با اشک‌های چشم شست و شو شود همیشه ماندگار و زیبا خواهد ماند . . .

- ✓ در سینه خود شراره‌ی آسمانی دارم که نامش وجدان است . . .

✓ عشق سوء تفاهمی است میان دو احمق...!

✓ چه چیز بهترین است؟ من آن بهترین را برایت می‌خواهم...!

✓ کوره را برای سوزاندن دشمنانت آن قدر مگداز که گرمایش خودت را بسوزاند...!

✓ در دریای پرتلاطم زندگی همیشه موجی را می‌توان یافت که اگر با آن حرکت کنید شما را به ساحل خوشبختی می‌رساند...!

✓ من قلبم رو می‌ذارم کف دستم تا هر کلاغی بیاد بهش نوک بزنه...!

✓ زندگی قصه‌ای است که ابلهی نقلش میکند، پر از خشم و خروش و هیاهو است و هیچ معنایی ندارد...!

✓ آه! نفرین بر زناشویی باد! ما این موجودات شریف را از آن خود می‌دانیم، اما بر هوس‌ها و سوداهایشان دست نداریم...!

✓ به خدا سوگند که خروارها فریب خوردگی بهتر از یک جو بدگمانی است!



- ✓ احمق ها هیچ گاه کمتر از عهد کنونی محبوبیت نداشته اند ، چون خردمندان به جای آنان خودنمایی میکنند و نمیدانند از عقل خود چگونه بهره ببرند زیرا رفتارشان توأم با تقلید است. . .

- ✓ عجیب است که گوش بشر در مقابل نصیحت کر شود ولی نسبت به چاپلوسی شنوا. . .!

- ✓ من تو را همچون خوابی در خاطر دارم ، خوابی زیبا. . .

- ✓ شکوه محبت بیش از انتقام است. . .

- ✓ عشق آرام بخش است مثل آفتاب بعد از باران. . .

- ✓ موطن آدمی را در هیچ نقشه جغرافیای نشانی نمی توان یافت ، موطن آدمی در قلب همه کسانی است که دوستش دارند. . .!

- ✓ من وقت را هدر دادم و اکنون اوست که مرا هدر می دهد. . .

- ✓ ای جسارت! دوست من باش. . .



✓ دوستی نعمت گرانبهائی است، خوشبختی را دو برابر می کند و به بدبختی تخفیف میدهد.

✓ اگر کسی را دوست داری رهایش کن سوی تو برگشت از آن توست و اگر برگشت از اول برای تو نبوده. . . .

✓ از بزرگی نترس؛ بعضی بزرگ زاده می شوند، برخی بزرگی را به دست می آورند و بعضی بزرگی را به دامانشان می اندازند. . . .

✓ آه که دروغ چه چهره زیبایی دارد. . . .

✓ به لب هایت خوار و خفیف کردن نیاموز که برای بوسیدن آفریده شده اند. . . .

✓ خدا به تو یک صورت داده است و تو از آن صورت دیگری ساخته ای. . . .

✓ صورت شما کتابیست که مردم می توانند از آن چیزهای عجیب بخوانند. . . .

✓ به عمقت برو، در بزن و بپرس قلبت چه می داند. . . .



- ✓ اگر کلمات نایاب شوند، به ندرت بیهوده مصرف می‌شوند. . . .

- ✓ با خنده و شادی، بگذار چین و چروک های پیری از راه برسند. . . .

- ✓ چقدر بدبختند آنان که صبر و شکیبایی ندارند؛ مگر نه آن است که زخم ذره ذره التیام می‌یابد. . . .

- ✓ ترسو قبل از مرگش بارها می‌میرد؛ دلیر فقط یک بار طعم آن را می‌چشد. . . .

- ✓ چرخ فلک، قایق هایی را به حرکت در می‌آورد که پارو آنها را به حرکت در نیاورده است. . . .

- ✓ اگر غبطه خوردن به عزت و شرافت گناه است پس من مجرم ترین روح زمینم. . . .

- ✓ چیزی نداشته باشی؛ چیزی برای از دست دادن نداری. . . .



✓ ظن و گمان همیشه در کمین ذهن گناه آلود است. . . .

✓ جهنم خالی است چون همه دیوها اینجا هستند. . . .

✓ مگر پرتو شمع تا کجا می‌رسد؛ مرگ خوب هم در این دنیای حرف نشنو همین قدر
میدرخشد. . . .

✓ من در قید خوشنودی تو، با جوابی که می‌دهم، نیستم. . . .

✓ اگر انجام دادن، به اندازه دانستن نیک از بد آسان بود، نمازخانه‌ها کلیسا بودند و کلبه
درویشان قصر پادشاهان. . . .

✓ اگر توانستی با نگاه به بذره‌های زمان بگویی کدام جوانه می‌زند و کدام نمی‌زند، بعد با
من حرف بزن. . . .

✓ نه خوب است و نه بد؛ فکر ماست که از آن خوب یا بد می‌سازد. . . .



✓ زندگی به اندازه یک داستان تکراری که گوش گنگ مرد خواب آلود را می آزارد خسته کننده است... .

✓ مثل امواج که به سوی ماسه های ساحل شتابانند لحظات ماست که برای رسیدن به پایان بی قرارند... .

✓ ای خدا، ای خدا! تا کی اسیر پلیدی [ناشی از] دروغ بمانیم... .

✓ عشق جوانتر از آن است که بداند وجدان چیست... .

✓ دختران هیچ نمی خواهند جز شوهر و وقتی به دست آوردند همه چیز می خواهند... .

✓ هر که سرگیجه دارد فکر می کند دنیا دور خودش می چرخد... .

✓ آدم ها پنجره را به روی طلوع خورشید می بندند... .

✓ غرورم با ثروتم از دست رفت... .



- ✓ چه غم شیرینی است جدایی. . . .
- ✓ شیطان برای رسیدن به مقصودش به کتاب آسمانی هم استناد می کند. . . .
- ✓ گوش هایت را به همه بسپار اما صدایت را به عده‌ای معدود. . . .
- ✓ به افکارت زبان نده. . . .
- ✓ ظرف که خالی باشد صدای بیشتری دارد. . . .
- ✓ دوران طلایی پیش روست نه پشت سر. . . .
- ✓ اگر اشکی داری آماده شو تا آن را فرو بریزی. . . .
- ✓ دیوانه، عاشق و شاعر از یک قماشند: هر سه اهل خیال. . . .

✓ محتوای جاه طلبی به مثابه سایه رؤیاست. . . .

✓ هنوز هنری خلق نشده که افکار را از روی صورت بازسازی کند. . . .

✓ هر کس باید با شکیبایی نتیجه رفتارش را تحمل کند. . . .

✓ وزن دشمن را بیشتر از آنچه به نظر می آید حساب کن. . . .

✓ سه ساعت زودتر بهتر از یک دقیقه دیرتر. . . .

✓ برای آن که کار درست بزرگی انجام بدهی، اشتباه کوچک مرتکب شو. . . .

✓ آن که تاج بر سر دارد، بی قرار سر بر بالین گذارد. . . .

✓ محکوم زمانیم و زمان محکوم گذشتن. . . .

✓ هر آنچه گذشت مقدمه است. . . .



- ✓ وقتی پدر به پسر چیزی می‌دهد هر دو می‌خندند؛ وقتی پسر به پدر چیزی می‌دهد هر دو می‌گیرند. . . .
- ✓ وقتی غم می‌آید، فقط با یک مأمور مخفی نمی‌آید بلکه با چند لشکر از راه می‌رسد. . . .
- ✓ آهسته و عاقلانه! آنان که تند می‌دوند سکندری می‌خورند. . . .
- ✓ زاده شدن همچون ربوده شدن است، که بعد از آن به عنوان برده فروخته می‌شوی. . . .
- ✓ یه رفیق تو دربار بهتر از دهشاهی تو کیف جیبیه. . . .
- ✓ یه احمق فکر می‌کنه عاقله اما یه عاقل می‌دونه که احمقه. . . .
- ✓ خوبی زیادی هم بد از آب درمیاد. . . .
- ✓ بهتره احمق با حضور ذهن باشی تا با حضور ذهن احمق. . . .

✓ آدم تبهکار می‌رود ولی شرش بعد از او می‌ماند. . . .

✓ آن کس که جرأت انجام کارهای شایسته دارد، انسان است. . . .

✓ آن کس که مال مرا بدزدد، چیز بی ارزشی را ربوده است، اما آن که نام نیک مرا بر باید، جزئی از وجود مرا می‌برد که او را غنی نمی‌کند اما در واقع مرا حقیر می‌سازد. . . .

✓ آیا می‌دانید که انسان چیست؟ آیا نسب و زیبایی و خوش اندامی و سخن‌گویی و مردانگی و دانشوری و بزرگ منشی و فضیلت و جوانی و کرم و چیزهای دیگر از این قبیل، نمک و چاشنی یک انسان نیستند؟ . . .

✓ از دست دادن امیدی پوچ و آرزویی محال، خود موفقیت و پیشرفت بزرگی است. . . .

✓ اگر در این جهان از دست و زبان مردم در آسایش باشیم، برگ درختان، غرش آبشار و زمزمه جویبار هر یک به زبانی دیگر با ما سخن خواهند گفت. . . .



- ✓ اگر دوازده پسر داشتم و همه را به طور یکسان دوست می‌داشتم و یازده پسر را در راه میهن قربانی می‌کردم، بهتر از این بود که یکی پس از دیگری در بستر خواب بمیرند.

- ✓ امان از وقتی که مردم، دزد عقل را به گلوی خود بریزند، منظور از دزد عقل، مشروبات الکلی است، واقعاً که هیچ عاقلی این کار را نمی‌کند.

- ✓ اندیشه‌ها، رؤیاها، آه‌ها، آرزوها و اشک‌ها از ملازمان جدایی ناپذیر عشق می‌باشند. . .

- ✓ ای فتنه و فساد، تو چه زود در اندیشه مردان نومید رخنه می‌کنی. . . .

- ✓ بدی‌های ما در دنیا به یادگار می‌ماند و خوبی‌هایمان همراه با ما به گور می‌رود. . . .

- ✓ بذله‌گویی برازنده‌ترین لباسی است که در یک مجلس می‌توان پوشید. . . .

- ✓ برای لذت بردن کفایت اندکی احمق باشی. . . .

- ✓ تردیدهای ما خائنینی هستند که با نصایح خود، ما را از حمله به دشمن باز می‌دارند، درحالی که تصمیمی راسخ و حمله‌ای به موقع می‌تواند فتح و پیروزی را نصیب ما سازد.

✓ جایی که تخم محبت کاشته شود، شادمانی می‌روید. . . .

✓ جوانی و پیری با یک دیگر قابل مقایسه نیستند. جوانی مایه نشاط و سعادت است و پیری موجب فلاکت و حسرت. جوانی نیمروز زندگانی است و پیری شبانگاه ظلمانی. جوانی دوره خودنمایی و شجاعت است و پیری روزگار ترس و مذلت، جوان چون آهوی وحشی با نشاط و غرور در وادی زنگی می‌دود و پیر چون مردی لنگ آهسته و با هزار زحمت، قدم برمی‌دارد.

✓ جوانی جرعه‌ای است فرح انگیز ولی حیف که به پیری آمیخته است. . . .

✓ چراغ کوچکی در شب، تاریکی را می‌شکافد و به اطراف نور می‌دهد، کار خوب اگرچه کوچک و ناچیز باشد در نظر من کوچک و ناچیز نیست. . . .

✓ در سرتاسر اعمال بشر، جزر و مدی موجود است که اگر آدمی در مجرای آن واقع شود، به ساحل سعادت می‌رسد و گرنه سراسر عمر وی در گودال‌های بدبختی و فلاکت سپری خواهد شد.

✓ دشمنان بسیاری دارید که نمی‌دانند چرا دشمن شما هستند ولی همچون سگ‌های ولگرد هنگامی که رفقایشان بانگ بردارند، آنها نیز پارس می‌کنند. . . .



- ✓ دنیا مانند یک تماشاخانه است، هر کس رل خود را بازی می کند و سپس مخفی می شود. .

- ✓ دوستی نعمت گرانبهایی است، خوشبختی را دو برابر می کند و از بدبختی می کاهد. . .

- ✓ دنیا، سراسر صحنه بازی است و همه بازی گران آن به نوبت می آیند و می روند. نقش خود را به دیگری می سپارند. . .

- ✓ دیدن و حس کردن، وجود داشتن است، زندگی در اندیشه است. . .

- ✓ دیوانه خودش را عاقل می پندارد و عاقل هم می داند که دیوانه ای بیش نیست. . .

- ✓ زنبور هر چقدر باشد، گل از آن بیشتر است؛ دل های ماتم زده هر اندازه باشند، قلب های شاد زیادترند. . .

- ✓ زندگی از تار و پود خوب و بد بافته شده است، فضیلت ما وقتی می تواند بر خود ببالد که از خطاهای ما شلاق نخورد و جنایت های ما وقتی نومید می شود که مورد ستایش فضیلت های ما قرار نگیرد. . .



- ✓ سعادت‌مند کسی است که به مشکلات و مصایب زندگی لبخند زند. . . .

- ✓ شادمانی در خانه‌ای است که مهر و محبت در آن مسکن دارد. . . .

- ✓ شخص عاقل و هشیار به هر جا قدم بگذارد، سعادت و فراغت بال همراه اوست زیرا در جهان بجز خوبی و زیبایی چیزی نمی‌بیند. . . .

- ✓ عشق غالباً یک نوع عذاب است، اما محروم بودن از آن مرگ است. . . !

- ✓ عقل و هوش خود را با خوشی و نشاط دمساز کن تا هزاران آسیب از میان برود و عمرت دراز شود. . . .

- ✓ علامت و نشان حقیقی اصالت و علو شأن، نوازش و ترحم آمیخته با شادمانی و گشاده رویی است. . . .

- ✓ کاری که وظیفه و صمیمیت در آن دخالت دارد، خلل پذیر نیست. . . .



- ✓ کسانی که دنیا را از دست می دهند آن را با فکر و وسواس می خرنند. . . .
- ✓ کشنده تر از نیش مار ، بچه حق ناشناس است. . . .
- ✓ کینه پنهان نمی ماند. . . .
- ✓ گذشت زمان هرچه از موهای مردم می کاهد، به خرد آن ها میفزاید. . . .
- ✓ گربه ما وقت تولد از آن رو است که به صحنه بزرگ جنون و حماقت وارد شده ایم.
- ✓ مردی که در درون خویش موسیقی ندارد و ندهای خوش و دلنشین او را تحت تأثیر قرار نمی دهد، برای خیانت، توطئه و غارتگری مناسب می باشد و هیچ کس نباید به او اعتماد کند. . . .
- ✓ مسکنت در کوی هنرمندان و رنجبران راه ندارد و شادمانی در خانواده ای است که مهربانی در آن جا حکومت می کند. . . .
- ✓ مصائب خود را مانند لباسان با کمال بی اعتنایی تحمل کنید. . . .



- ✓ من از خوشبختی های این جهان بهره مند گردیده‌ام زیرا در زندگی عاشق شده‌ام. . . .

- ✓ من همیشه میل دارم از اشخاص نجیب پیروی کرده و از آنان چیز بیاموزم. . . .

- ✓ موفقیت هائی که نصیب بشر شده عموماً در سایه تحمل و بردباری بوده است. . . .

- ✓ می‌دانیم که چیستیم اما نمی‌دانیم که چه می‌شویم. . . .

- ✓ وجود ما به منزله ی باغی است که اراده ی ما باغبان آن است. . . .

- ✓ وقتی ناراحتی بزرگی پیش آید، رنج و غم های دیرین از یاد می‌رود. . . .

- ✓ هر اندازه گناهی بزرگ کهنه شود و به حال اختفا باقی بماند سرانجام هنگام مرگ یا بروز خطر، چون فرصت کشف آن فرارسد، به صورت موحشی زهر خود را برجان آدمی می‌ریزد. . . .



✓ هر چه را که دوست داری بدست آور و گرنه مجبور می‌شوی هر چه را که بدست می‌آوری دوست داشته باشی. . . .

✓ هر کس فقیر و قانع باشد ثروتمند است. . . .

✓ همیشه حرف حق را بدون بیم بیان کن و شیطان را خجل ساز. . . .

✓ همیشه کار کنی و بکوشی تا جامه افتخار و عظمت را بپوشی، همیشه در نظر داشته باشی که افتخارات تازه‌ای به دست آوری زیرا افتخارات گذشته همچون شمشیری است که زنگ زده و از رونق افتاده باشد. . . .

✓ هیچ چیز، بد یا خوب نیست، فقط نیروی اندیشه بدی و خوبی و سعادت و شقاوت را می‌آفریند. . . .

✓ یقیناً رفتار حکیمانه یا وضع جاهلانه همچون بیماری از شخصی به شخص دیگر سرایت می‌کند، پس لازم است که انسان‌ها مواظب انتخاب معاشران خود باشند. . . .

✓ اگر تمام شب را بخاطر از دست دادن خورشید گریه کنی لذت دیدن ستاره‌ها را از دست خواهی داد. . . .



- ✓ داشتن علم بهتر از داشتن ثروت است ولی نداشتن ثروت بدتر از نداشتن علم است. . .

- ✓ در دریای پرتلاطم زندگی همیشه موجی را می توان یافت که اگر با آن حرکت کنید شما را به ساحل خوشبختی می رساند. . . .

- ✓ به خدا سوگند که خروارها فریب خوردگی بهتر از یک جو بدگمانی است . . . !

- ✓ احمق ها هیچ گاه کمتر از عهد کنونی محبوبیت نداشته اند ، چون خردمندان به جای آنان خودنمایی میکنند و نمیدانند از عقل خود چگونه بهره ببرند زیرا رفتارشان توأم با تقلید است

- ✓ من تو را همچون خوابی در خاطر دارم، خوابی زیبا هنگامی که چون پادشاهی می خوابم و وقتی بیدار می شوم تو را در بر ندارم

چند شعر از شکسپیر:

وقتی چهل زمستان پیشانی تو را از همه طرف احاطه و محاصره کرد
و در کشتزار جمال تو چین و شیارهای عمیق حفر نمود
زمانی که این پوشش جوانی غرور آمیز را
به صورت لباس ژنده و کم ارزش درآورد
اگر از تو پرسیدند
آن همه زیبایی تو کجا شدند
آن همه خزانه با ارزش روزهای نشاط و جوانی کجا رفتند
اگر بگویی در گودی چشمان فرو رفته ام
گم شده اند
شرمساری بی فایده است
چقدر سرمایه گذاری زیبایی
اگر میتوانستی جواب دهی
"این طفل زیبای من حساب مرا صاف
و جوابگو عذرخواه پیری من است"
زیبایش ثابت کننده زیبایی توست
که آنرا به ارث برده است **ویلیام شکسپیر**



شکوهِ دنیا همچون دایره ای بر روی آب است
که هر زمان بر پهنای خود می افزاید
و در منتهای بزرگی هیچ می شود . **ویلیام شکسپیر**

هر زمان که از جورِ روزگار
و رسواییِ میانِ مردمان
در گوشه ی تنهایی بر بینواییِ خود اشک می ریزم،
و گوشِ ناشنوای آسمان را با فریادهای بی حاصلِ خویش می آزارم،
و بر خود می نگرم و بر بختِ بدِ خویش نفرین می فرستم،
و آرزو می کنم که ای کاش چون آن دیگری بودم،
که دلش از من امیدوارتر
و قامتش موزون تر
و دوستانش بیشتر است.
و ای کاش هنرِ این یک
و شکوه و شوکتِ آن دیگری از آن من بود،
و در این اوصاف چنان خود را محروم می بینم
که حتی از آنچه بیشترین نصیب را برده ام
کمترین خرسندی احساس نمی کنم.
اما در همین حال که خود را چنین خوار و حقیر می بینم
از بختِ نیک، حالی به یادِ تو می افتم،
و آنگاه روحِ من
همچون چکاوکِ سحر خیز
بامدادان از خاکِ تیره اوج گرفته



و بر دروازه ی بهشت سرود می خواند
و با یادِ عشقِ تو
چنان دولتی به من دست می دهد
که شأنِ سلطانی به چشمم خوار می آید
و از سودای مقامِ خود با پادشاهان، عار دارم . **ویلیام شکسپیر**

من گل رز دیده ام، نقاب که از چهره بردارد سفید و قرمز است
اما چنین گلی بر گونه های معشوقم ندیده ام .
عطر هایی هستند با رایحه ی دلپذیر
بیشتر از رایحه ای که معشوق من با خود دارد .
چشمان معشوقه ام بی شباهت به خورشید است
مرجان بسیار قرمز تر از لبان اوست .
من دوست دارم معشوقم حرف بزند ، هر چند می دانم
صدای موسیقی بسیار دلنواز تر از صدای اوست .
مطمئنم ندیده ام الهه ای را هنگام راه رفتن
معشوق من اما وقتی راه می رود ، زمین می خراشد .
من اما سوگند می خورم معشوقه ام نایاب است
من نیز مثل هر کس دیگر با قیاسی اشتباه سنجیده ام او را **ویلیام شکسپیر**



پس از مرگم در سوگ من منشین
آن هنگام که بانگ ناخوشایند ناقوس مرگ را می شنوی
که به دنیا اعلام می کند: من رها گشته ام ؛
از این دنیای پست ، از این مأمن پست ترین کرم ها
و حتی وقتی این شعر را نیز می خوانی، به خاطر نیاور
دستی که آنرا نوشت، چرا که آنقدر تو را دوست دارم
که می خواهم در افکار زیباییت فراموش شوم
مبادا که فکر کردن به من تو را اندوهگین سازد
حتی اسم من مسکین را هم به خاطر نیاور
آن هنگام که با خاک گور یکی شده ام
هر چند از تو بخواهم این شعر را نگاه کنی
بلکه بگذار عشق تو به من ، با زندگی من به زوال بنشیند
مبادا که روزگار کج اندیش متوجه عزاداری تو شود
و از اینکه من رفته ام (از جدایی دو عاشق) خوشحال شود . **ویلیام شکسپیر**



طراح جلد، ویراستار و تهیه کننده: محمد علی ایرانمنش

Ir.mohammad.ali@gmail.com

منابع:

<http://www.takpayamak.com>

<http://jomalatziba.blogfa.com>

<http://sunblack.blogfa.com>